

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در راه که می‌آمدیم صحبت روضه بود. بله
گفتم یکی از علمای معروف مشهد ایشان چون
دیگر مریض شده بود و در حال فوت بود حدود
صد سال پیش، اسمش هم در ذهنم بود که مرد
بزرگی بود و معروف بود و بسیار مرد صالحی
بود، ولی دیگر یک روز صبح بلند می‌شود به
عیالش و حالا کسی بوده خدمتکاری و فلانی،
می‌گویند که چند نفر در خانه هستند؟ می‌گویند سه
چهار نفر هستیم، می‌گویند بیایید بنشینید می‌خواهم
روضه بخوانم! اهل روضه نبود! اهل به
اصطلاح علم و این‌ها بود، گفتند که مگر چه
شده؟ چرا یک دفعه می‌خواهی روضه بخوانی؟
گفت دیشب خواب دیدم - این قضیه را خدا رحمت
کند مرحوم آقا میرزا حسن نوری، مشهد که
مشرف شده بود یک روز برای مرحوم آقا
می‌گفت، آقا میرزا حسن برادر آقا میرزا حسین
است، منتهی نمی‌دانم سن کدامشان بیشتر است،
او چند سالی هم حجره مرحوم آقا بود و با هم در
مسجد حجتیه می‌رفتند، مرحوم آقا و آقا میرزا
حسن، مثل این که آقا میرزا حسن سنش بیشتر
بود. مرد فاضلی هم بود، درس خوانده و فاضل
بود - می‌گفت: که من دیشب خواب دیدم که
صحرای قیامت است و مردم به سمت بهشت و
جهنم می‌روند، ما هم حرکت کردیم. گفتند: که تو
هم اهل بهشتی! ما هم حرکت کردیم و آمدیم و
دیدیم هر در بهشت برای یک امام است، امام

جواد، امام رضا، امام صادق، ...

پشت درب امام صادق دیدیم که به! علما صف کشیده‌اند چه صفی! همه می‌روند و به ما هم گفتند که باید پشت این صف بایستی، جزو علما و شاگردان امام صادق علیه‌السلام هستی لذا تو هم باید در این صف بایستی، گفتم لابد موقع رفتن هم یکی یکی حساب و کتاب و چه کار کردی و چه کار نکردی و ... علی کل حال دیدیم که اگر زود راه می‌انداختند که دیگر این صف نبود، معلوم بود دم بهشت هم آنجا تازه ملائکه ای هستند که می‌گویند خب پرونده‌ات را ببینیم! و... ملائکه که بی‌خود این‌جا نیامدند! این‌جا گمرک است!

نگاه کردیم دیدیم درب مربوط به امام حسین علیه‌السلام هیچ کس نیست، هر کس آن‌جا می‌آید زود داخل می‌رود، گفتیم چرا قضیه این‌طوری است؟! آن‌جا که نوشته برای امام حسین علیه‌السلام زود می‌روند، این‌جا بایستند سین جین و پرونده را ببینیم و ورق بزنیم و فلان؟ دیدیم این طوری نمی‌شود، خیلی باید حالا حالاها بایستیم و مثل این‌که ماها طول می‌کشد! رفتیم که میان‌بر بزنیم! میان‌بر بزنیم و بریم از درب امام دیگر داخل برویم! درب امام صادق علیه‌السلام خیلی طول می‌کشد، اینجا حساب و کتاب زیاد است! اوضاع ما هم خیلی خراب است. آن‌جا هفتاد هزار گناه را از یک آدم می‌بخشند از یک عالم یک گناه را هم نمی‌بخشند!

- گفت: رفتیم آن‌جا تا آمدیم داخل برویم

- گفتند: بایست کجا می‌روی؟ تو برای این‌جا

نیستی باید آن‌طرف بروی!

- گفتم: بابا آنجا صف است.

- گفتند: خب ما هم می‌بینیم صف است بفرما برو.

- گفتم: حالا تبصره‌ای، استثنایی، هیچ ندارد؟

- گفتند: ابدأً هیچ.

- به رضوان بهشت گفتیم سلام علیکم... دلش به حال ما سوخت.

- گفت: یک راه می‌توانم به تو پیشنهاد کنم که

بتوانی این وسط زیرآبی بروی آن را هم به کسی نگو ولی خلاصه به تو می‌گوییم، و آن این که یک روزه بخوانی، اگر یک روزه خواندی آن وقت تو را هم جزو صف امام حسین علیه‌السلام به حساب می‌آوریم و رد می‌کنیم.

گفت من نشستم آنجا برای همان رضوان

بهشت آنجا یک روزه خواندم.

- گفتند: خب حالا قبول شد، بلند شو برو، ما

هم داخل رفتیم.

- گفت: حالا می‌خواهم روزه بخوانم که یک

وقتی در این دنیا روزه را خوانده باشیم. آنجا این طوری نمی‌شود، خلاصه روزه را خواند و بعد گفت چایی درست کنید، چایی را آوردند و چایی خوردیم، چایی را که خورد دیگر صفا کرد! و به رحمت خدا رفت!

گفتیم ما یک روزه‌های چپ اندر قیچی

خوانده‌ایم! از این نظر آنجا اگر - البته اگر جهنم نبردند - در صف امام صادق علیه‌السلام بودیم، می‌رویم و می‌گوییم: ما که روزه خواندیم و دیدید! گر چه روزه‌هایمان به جای مبکی، خنده - دار بود! ولی در عین حال بالاخره روزه را که

خواندیم.

مرحوم آقا می فرمودند که منبری که روضه ندارد مثل غذای بی نمک است، غذایی که نمک ندارد، و اصلاً حقیقت روحانیت صحبت و سخنان انگار بدون این روضه و توسل به جان نمی نشیند، و زود رد می شود و می گذرد! خیلی توجه داشتند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

دیروز عرض شد که در قضیه تعارض بین نهی و اباحه و تجویز در عبادات، صحبت به این جا رسید که مرتبه سوّم در این انشاء تکلیف، عبارت است از نفس فاعل در مقام فاعلیت.

در بعضی از اوقات ما مشاهده می کنیم که برای مولا، خود جنبه فعل زیاد مورد نظر او نیست یعنی مصلحت فعلی را در انشاء امر یا مفسده فعلی را در نهی از یک فعلی مد نظر ندارد، بلکه صرفاً به جنبه فاعلی، چه در نقطه مصلحت و چه در جهت و نقطه مفسده، مولا نظر دارد، مثلاً در آن مواردی که قصد مولا این است که یک تجربه ای این فرد بکند، یا این که او را به یک عملی وادار کند، او را مکلف به یک کفّ نفسی بکند، حالا آن کف نفس هیچ مدّ نظر او نیست، همین قدر این جنبه استتکاف در نفس او تحقق پیدا بکند برای مولا کافی است. یا این که او را امر به یک مسئله ای می کند که نفس آن امر مورد نظر او نیست، شاید یک امر خیلی لغوی هم باشد ولی این به جهتی برای مصلحت فاعلی، نه به مصلحت فعلی، مولا می خواهد آن جنبه فاعلی در این مسئله تحقق پیدا بکند، نسبت به یک

مطلبی امر بکند.

مثلاً دیده شده بعضی از افراد که می‌خواهند
فرزندشان کاسب باشد، این‌ها را پشت دخل
می‌گذارند، یا آن‌ها را مجبور می‌کنند که چیزی
را بفروشند، حالا به ضرر کردن و نکردن کاری
ندارند، آمد و ضرر هم کرد، خب مقصد از
تجارت و کسب برای تاجر تحصیل منفعت است
ضرر که نیست، کدام کاسبی و تاجری از یک
معامله مقصودش ضرر است؟ اما این کاری
ندارد به این که در این معامله ضرر انجام می-
شود یا نفع انجام می‌شود، می‌خواهد فرزندش
نسبت به این مسئله تدرّب و تجربه و خبرویت
پیدا بکند، ضرر هم بکند می‌گوید برای من مهم
نیست، هر چقدر هم ضرر بکند، یاد بگیرد که
چطور با مردم طرف شود، یاد بگیرد چطور این
راه کسب است، یاد بگیرد که چطور می‌خواهد
فرض بکنید که کاسب بشود آن مهم است. و آن
که پیدا شد و حاصل شد می‌گوید حالا بیا پشت
دخل بنشین و دفتر و مکتب و تجارتخانه و مغازه-
اش را به او می‌سپرد و هر چیزی که دارد به او
می‌سپرد، این جنبه فاعلی در این مسئله و قضیه
مورد نظر مولا است.

لذا هیچ ثوابی هم بر این مسئله مترتب نیست،
منظور از ثواب یعنی هیچ ارزش عرفی بر این
قضیه مترتب نیست، یعنی عرف در این صورت
دیگر به دنبال این نیست که بگردد حالا فرض
کنیم که تو در این‌جا ضرر کردی، مثلاً در این
یک روز که جنس در کنار خیابان فروختی، یا
سر بازار این چیز را گفתי یا منفعت کردی،

عرف هم می‌داند این به خاطر اختصار و تجربه است، این نکته مهم و دقیقی است که امروز می‌خواهم خدمتتان عرض کنم.

همین‌طور در مورد کف نفس است، در یک قضیه‌ای فرض کنید می‌بیند که بچاهش اراده‌اش کم است، شروع می‌کند از یک قضیه کوچک می‌گوید دست به آن نزن، می‌خواهی به همه چیز دست بزنی، ولی به آن دست نزن - و این‌ها مسائلی است که در باب تربیت خیلی این مطالب مورد توجه قرار می‌گیرد - می‌گوید به آن دست نزن و از این نظر، اگر تا حالا دست نمی‌زد حالا مدام از لجبازی می‌گوید بروم دست بزنی، این نفس این‌طوری است دیگر! و او می‌خواهد دست بزنی اما نهی مولا، پدر یا مادر آن نهی‌اش جلوگیری می‌کند، این جنبه کف نفس نسبت به یک اقدام و امر در او تحقق پیدا می‌کند، اقتدار پیدا می‌کند، پله بالاتر و قدم بالاتر، نسبت به یک مسئله دیگر پله بالاتر، یک دفعه بعد از مدتی، مثلاً یک سال شما می‌بینید نسبت به مسائلی که ابداً در یک سال گذشته نمی‌توانست کف نفس کند در اقتحام در آن قضیه، الان به راحتی می‌گذرد و هیچ چیزی نیست، این یک جنبه تربیتی دارد، این به فاعلیت آن مکلف تعلق پیدا می‌کند، مولا به خود فعل نظر ندارد که این خود فعل در این‌جا مورد نظر هست یا نه.

این مطلب به جنبه فاعلیت است، روی این حساب در باب نهی از یک فعل، از یک عمل، نهی از یک عمل عبادی، که مولا نهی از یک عمل می‌کند اگر لوخُلی و طَبَعَه، امر بعدی یا

جواز اسمش را بگذاریم، جواز بعدی پس از این نیاید، خب آن امر دلالت بر فساد می‌کند و دلالت بر مبعوضیت می‌کند و هیچ شکی در آن نیست و نهی در عبادت هم موجب بطلان است، چون در آنجا قصد تقرب متمشی نیست و نهی مورد رضای شارع نیست، مثل این‌که شما فرض کنید که با قصد تقرب و با وضو و هزار تا اخلاص و این‌ها خیال می‌کنید الان زوال است، نماز ظهر را می‌خوانید، وقتی نماز ظهر را می‌خوانید بعدش تازه می‌فهمید که پنج دقیقه به زوال مانده، در اینجا طهارت حاصل است، وضو گرفتید و الان هم طاهر هستید، تقرب هم حاصل است، قصد قربت کردید، قصد وجه و تمام مطالب و استقبال و همه... اما همین قدر که این مامور به در ظرفی قرار گرفته که آن ظرف مورد رضای مولا نیست، آن ظرف، ظرف مامور به نیست، این در اینجا موجب بطلان است، دوباره باید نماز خوانده شود گرچه در آن تقرب و این مسائل لحاظ شده.

پس بنابراین در عبادت ما ملاحظه می‌کنیم که آن جنبه عبادی که در آن رضایت مولا و در او آن ماموریت مولا داعی بر فعل در آنجا نبوده، گرچه در او تقرب است، ولی در عین حال آن عمل، عمل مرضی از نظر اجزاء- توجه بفرمایید- از نظر اجزاء مورد نظر مولا نیست، ولی بیننا و بین الله، آیا بر این عملی که این عبد در مقام تقرب اقدام بر این کرده است ولو در غیر ظرف وجود که قبل از زوال باشد، آیا ثوابی به او تعلق نمی‌گیرد؟ خب ثواب را شما چه می‌دانید؟

ثوابی که الان مترتب است، یک وقتی شما این ثواب فعلی و متعارف در السنه را نگاه می‌کنید، این‌ها خیال می‌کنند که این ملائکه دو تا دفتر دارند و ثواب یعنی این‌جا می‌نویسند این آقا چهار رکعت نماز ظهر قبل از زوال خوانده، اگر همین صلاة در بعد از زوال باشد یک نمره 20 به او بدهند، الان یک نمره 5 به او می‌دهند، می‌گویند حالا یک نمره چهارم به او بدهید که این زحمتی که کشیده این زحمت بی‌اجر نماند! اما این ثواب، ثوابی است که متعارف است! یعنی غیر از این ثواب، غیر از این مسئله، چیز دیگری اصلاً در ذهن عرف متعارف فقهی ما، تبادر نمی‌کند.

اما آن ثوابی که مترتب بر عمل صالح است و مترتب بر رضای الهی است، عبارت است از نفسُ التَّقَرُّبِ اِلَى اللّٰهِ که آن تقرب و تجرد را انسان در وجود خود احساس می‌کند، به این ثواب می‌گویند، کسی که این عمل را انجام بدهد، این قدر ثواب دارد، کسی که آن عمل را انجام دهد، آن قدر ثواب دارد، کسی که فرض بکنید که شب قبل از خواب این را بخواند، این قدر ثواب دارد، تمام این‌ها چیست؟ این نیست که ملک سمت چپ و راست، دفترچه‌ای نوشته باشد که این آقا مسبحات را خوانده، این آقا اذکار قبل از خواب را خوانده، این آقا طهارت قبل از نوم را حاصل کرده، این آقا این قدر امروز صبح قرآن خوانده، این قدر برایش ثواب بنویسید! نوشتنی در کار نیست! صفحه‌ای در کار نیست، پرونده‌ای در کار نیست! پرونده عبارت است از نفس و قلب خود مکلف است که آن نفس و قلب مکلف در تحت

اراده و تصرف ملکین است که آن دو ملک، آن قلب را در تصرف خود دارند و آن عمل را از نقطه نظر جنبه تجردی و از نقطه نظر جنبه تقریبی، در آن قلب قرار می‌دهند و آن کدورت را از نظر ابتعاد و از نظر مبعوضیت و مغضوبیت و تنفر و نفور و این‌ها، آن عمل را هم در نفس انسان قرار می‌دهند.

بنابراین شما به هر میزانی که عمل خلاف انجام بدهید آن حالتی را که در نفس خودتان به عنوان حالت کدورت احساس می‌کنید عبارت است از آن نمره‌ای است که آن ملائکه به شما دادند و اگر عمل صحیح انجام بدهید آن حالت نورانیت و ابتهاج همان ثواب است. در یک مجلس ذکر فرض کنید شرکت می‌کنید، یک مجلس سید الشهداء علیه‌السلام شرکت می‌کنید و یک مجلس مصیبت شرکت می‌کنید، وقتی که بیرون می‌آیید می‌بینید که انبساط پیدا کردید، یک حالی پیدا کردید، این حال قبل از رفتن نبوده، این نمره‌ای است که آن ملک سمت راست در دفترچه‌اش نوشته، آن دفترچه عبارت از چیست؟ قلب شماست، وگرنه او دفترچه و پرونده ندارد، از این کاغذها و دفترچه‌هایی که باز می‌کنند و این‌ها که ندارند، همان قلبی که آن مگلف آن قلب را دارد، آن قلب عبارت است از پرونده اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (الإسراء، 14) یعنی همین اِقْرَأْ كِتَابَكَ یعنی اِقْرَأْ كِتَابَ نَفْسِكَ و اِقْرَأْ كِتَابَ قَلْبِكَ و اِقْرَأْ كِتَابَ ضَمِيرِكَ و وجدانک و عقلک، این را بخوان که آن خواندن دیگر نیاز نیست که آی ملائکه‌ای که در این دنیا

بودید بیایید این پرونده را به من بدهید باز کنم در صفحه اول و در صفحه دوم، اقرأ کتابك نگاه به خودت بکن، این معنای اقرأ کتابك است.

ما نمی‌گوییم آقا یک نگاهی به خودت بکن ببین یادت می‌آید یا نه، شما نگاه می‌کنید می‌گویید آهان آهان یک چیزی یادم آمد! یک چیزی یادم آمد! الان شما چه خواندی؟ هیچ چیز! خودت را خواندی، خودت را مطالعه کردی! چیزی که الان برای تو مخفی بود!¹

امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ جمل به زبیر چه فرمود: برای چه آمدی این‌جا و این خلق الله را راه انداختی و آمدی؟ چرا تو و طلحه و آن زن آمدید این‌جا؟ گفت یا علی بیا همینی که هست و فلان، حضرت فرمودند بیا کارت دارم، با طلحه و این‌ها کار ندارم، ولی با تو کار دارم، ما با هم که رفیق بودیم، یادت می‌آید یک روز در اطراف مدینه، در مزرعه نشسته بودیم کنار یک جوی آب با هم صحبت می‌کردیم و می‌گفتیم و می‌خندیدیم و شوخی می‌کردیم، یک دفعه پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، به احترام پیغمبر بلند شدیم، حضرت فرمودند می‌گویید و می‌خندید با هم، اما روزی خواهد آمد ای زبیر که تو بر علیه این شیخ، و در مقابل او قرار می‌گیری و در آن روز تو ظالم و او مظلوم خواهد بود!² زبیر نشست، بیچاره و بدبخت شاید یادش هم رفته بود، ما نمی‌گوییم که تعمدی بوده شاید یادش رفته بود،

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد، ص 269 و معادشناسی، ج 7، ص 84 تا 86
² الاحتجاج، ج 1، ص 162 و امام شناسی، ج 9، ص 63

زبیر گفت یا علی عجب! من یادم رفته بود! یادت رفته بود؟! خب الان بیا و تسلیم شو. اِقرأ کتابک، کتابت را بخوان، الان همانی که در روز محشر باید اتفاق بیفتد، امیرالمومنین این را جلوی او آورد، در این دنیا و الان بخوان، اِقرأ کتابک کفی بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً (الإسراء، 14) خودت الان دیگر باید حساب بررسی، چه کار می‌کنی؟ پیغمبر این را گفت یا نگفت؟ بله گفت! گفت تو ظالمی یا نه؟ این را هم گفت، گفت من مظلومم یا نه؟ این را هم گفت، اِقرأ کتابک کفی بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً (الإسراء، 14) دیگر خودت باید حساب بررسی، منتهی او آمد حساب بدی رسید، نصفش را رسید و نصفش را نرسید، این نصفی که رسید این که کناره گرفت، و نصفی که نرسید این که کنار رفت! کناره گرفتی باید بیایی اعتراف کنی! جلوی مردم آی ایها الناس من غلط کردم، من اشتباه کردم، حق با علی است، این بری از دم عثمان است و تمام نامه‌ها و تبلیغات و اعلانات که برای شما فرستادم همه این‌ها غلط است و حق با علی است. هر کسی می‌خواهد بیاید و هر کسی نمی‌خواهد ما رفتیم، و شاید هم کشته می‌شد، اگر هم کشته می‌شد صاف به بهشت می‌رفت.

حر هم مگر همین کار را نکرد؟! این کاری که زبیر کرد همین کار را حر کرد، هیچ تفاوتی نکرد، تازه برای حر یک کمی بدتر هم بود، حالا آن امیرالمومنین علیه‌السلام به جنگشان آمد، او که آمد جلو راه امام حسین را گرفت. شما می‌بینید اِقرأ کتابک را، در روز عاشورا همین حر می‌آید

کتاب نفس را می‌خواند، کتاب خودش را می‌خواند، کتاب ضمیر را می‌خواند برای چه این‌جا ایستادی؟ چرا این‌جا ایستادی؟ مگر این حسین چه گناهی کرده است که الان می‌خواهید شمشیر بکشید؟ چه گناهی کرده که سی هزار نفر را آوردید؟ مگر خودتان نامه ندادید! یک یک شروع می‌کند کتاب را می‌خواند! مگر خودتان نامه ندادید، مگر دعوت نکردید، مگر معاویه با حسن بر این اساس قرار نگذاشت که پس از او کسی نباشد، مگر معاویه همان پیمان را شکست، مگر این، مگر این و مگر و مگر...

همین‌طوری یک یک جلو می‌آورد، می‌بیند راه بسته است *اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا* (الإسراء، 14)، خودت حالا باید بیایی و حساب بررسی، مگرها را آوردی و آوردی، این‌طور نبود و نبود و نبود تا رسیدی به این‌جا وقتی که می‌رسی، دیگر می‌بینی راه از پس و پیش بسته است، می‌گویی: یا علی! یک همت جانانه و یک اراده جوانانه این‌جا می‌خواهد، این‌جاست که همه پایشان می‌لغزد! می‌آورند و می‌آورند جلو این‌جا که می‌رسد حالا جواب مردم را چه بدهیم؟! یک عمری به مردم این‌طوری گفتیم حالا خراب کردیم! حالا این‌طوری به مردم گفتیم، حالا آن‌طوری گفتیم! التفات که می‌فرمایید، این‌طوری گفتیم و آن‌طوری گفتیم، این‌حالا نفس شروع می‌کند به جفتک انداختن! مَلَقَ زَدْنُ! نه این‌طور است و نه آن‌طور است و ...! نفس خودت را هم می‌توانی گول بزنی آقا جان؟ قلب خودت را هم می‌توانی گول بزنی؟

گیرم به این که بیاییم و برای مردم یک طوری سر هم و سنبل و فلان و یک دسته نیندازیم خودمان را، زبیر این جا گفت اگر بخواهم آبروریزی است، نصف قضیه را گذاشت و در رفت! باز هم بالاخره نمی گویم خدا پدرش را بیامرزد بالاخره حداقل با آن طلحه که تا آخر کار ایستاد او فرق می کرد، لذا حضرت فرمودند که و قاتل ابن صفیه فی النار¹، البته قاتل طلحه نه آن هم در نار است البته، که قاتل طلحه هم مروان بود و او فی النار بود، مثل این که این ها هر دو با هم فرق می کردند، حضرت فرمودند وقتی شمشیر زبیر را آورد چقدر این شمشیر غم و اندوه را - خیلی عجیب است، خدا عاقبت آدم را به خیر کند - از چهره رسول الله این شمشیر می زدود!

من در یک سفری که به ترکیه داشتیم در استانبول بودیم، از یک موزه استانبول دیدن کرده بودیم، یک شمشیری در آنجا بود، در موزه خیلی چیزها بود، موی پیغمبر بود! جبّه حضرت زهرا، لباس سید الشهداء در روز عاشورا! یک چیزهایی در آنجا بود! عمامه حضرت یوسف! یا مثلاً فرض بکنید عصای حضرت موسی، با خودم گفتم این عصا به او نمی آید اژدها بشود! یک عصای این جوری! چون می گویند که عصای حضرت موسی پیش امام زمان است، به این که من نگاه می کردم بهش نمی آمد که این عصا اژدها شود!! آن عصا تنه درخت بود! این

¹ مروج الذهب مسعودی ج 2، ص 372 و 373 و امام شناسی، ج 9، ص 65

یک چوب نازک این قدری، کج و کله، نمی آمد که تبدیل به یک مار شود، حتی یک مار نازک چه رسد به اژدها!!! خلاصه عصای موسی بود.

از جمله شمشیر خیلی بزرگی بود، اگر این بود معلوم بود که زبیر خیلی پهلوان بود، یک شمشیر بزرگ و صاف و البته خب آثار قدمت را داشت، خیلی قدیمی و زنگ زده، نوشته بود شمشیر زبیر. خیلی برایم جالب بود، گفتم عجب! در فکر رفتم! کنار نشسته بودم و فکر می کردم، این شمشیر من را به فکر انداخت، حالا به صحت و سقمش کاری نداریم به اصل قضیه که چطور یک شمشیری که یک روز غم و اندوه را از چهره رسول الله می زدود، این شمشیر در مقابل حق می ایستد! در مقابل علی، علی همان پیغمبر است رسول الله ثانی است، در قبال همان رسول الله یک روزی می ایستد! عجیب است! در قبال همان رسول الله این شمشیر می آید و جنگ می کند، به خدا باید پناه ببریم، واقعاً هر لحظه ما در امتحان و در آزمون هستیم.

شما نگاه می کنید می بینید همین، ولی حر نه! حر آمد و تا آخر خط را رفت، آمد داد زد آی مردم ما غلط کردیم، ما فلان کردیم، حق با حسین است، تمام این کارها را کردیم بی خود است و من هم رفتم و ملحق شدم و خلاصه خودتان می دانید و رفت و شد در همان خیمه و...

...كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (الإسراء، 14) خودت باید دیگر این حساب را بررسی، این چه می شود؟ این ثواب می شود! ثواب یعنی این! کدورت و گناه یعنی آن! گناه نوشتنی نیست، گناه

تکوینی است و گناه ثبت شدنی است، لذا این جا مسائل دیگری پیش می‌آید، و در این زمینه خیلی مسائل هست، فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (الفرقان، 70) و این ها از همین جاها ریشه‌هایش پی می‌گیرد و پیدا می‌شود. این ثواب عبارت از چیست؟! این حالت.

حالا سؤال این است! نمازی که قبل از زوال این نماز تحقق پیدا کند، فقط فرقی با نماز بعد از زوال، فقط زوال است، هیچ فرقی ندارد، طهارت که همان دارد، استقبال همان دارد، تقرب را دارد، قصد وجه را دارد، صلاة صحیحاً و تماماً بربع الركعات همه را دارد، اوله التكبير و آخره التسليم را دارد، تسبیحات حضرت زهرا را و بعدش را هم دارد، الله اكبر، مرگ بر فلان هم ندارد!! و خلاصه این ها همه چیز درست است.

بعد از نماز آنچه که به ما گفته‌اند این است که تسبیحات حضرت زهرا را بگویید، مرگ بر این و مرگ بر آن که پیغمبر نگفته! مرگ به این بگویید و مرگ به آن بگویید، این ها را هم ندارد، صحبت این است بیننا و بین الله، اگر از خدا بپرسیم تو عادل هستی یا نیستی! تو در این جا رحیم هستی یا نیستی؟! تو رحمان هستی یا نیستی؟! اگر از خدا این سوال را بکنیم پاسخ ما را چه خواهد داد که بین این نمازی که در قبل از زوال است و صلاتی که بعد از زوال است، از نقطه نظر تأدیه منظور و مقصود مولا چه فرقی است؟! فقط فرقی زوال است. هیچ فرقی ندارد.

خب این نماز ثواب ندارد یا ثوابش باید کمتر باشد؟! هر دو یکی است، هر دو ثواب یکی است،

منتهی به خاطر یک مصلحتی آن صلاة بعد از زوال مجزی است باید بعدش دوباره انجام بدهی، چون یک مصلحت دیگری در این جاست، اما از نقطه نظر تقرب و از نقطه نظر اتیان و از نقطه نظر اجرای تکلیف، هر دو یکسان است، این را داشته باشید، تا این که بعد این قضیه به دردمان می خورد.

حالا نسبت به این مطلب وقتی که ما بخواهیم نگاه کنیم، نسبت به این جا می بینیم وقتی که مولا ببیند که این بندهش جنبه فاعلی در این جا مورد نظرش هست، یعنی انسان ببیند در این جا جنبه فاعلی است نه جنبه فعلی. یعنی وقتی که مولا به بنده نگاه می کند می بیند این بنده دلش می خواهد، علاوه بر این که این فعل را انجام داده، این فعل به او چسبیده، این فعل به او خوش آمده! دوست دارد این فعل را انجام بدهد، دلش می خواهد دوباره یک لبیکی بگوید، دلش می خواهد دوباره یک طوافی بکند، دلش می خواهد دوباره خودش را در آن حال و هوای احرام ببیند، این جا از بار رافعة علی العباد، مولا می آید ترخیص به او می دهد که تو می توانی دوباره این عمل را انجام بدهی. اما خود این عمل فی حد نفسه، خودش مورد رضایت من نیست، چون تو می خواهی، چون تو در این جا دلت می خواهد، من در این جا این ارفاق را به تو می کنم، لو خُلِّي وَطَبَعَه اگر به نفس این عمل نگاه بکنید مولا می گوید نه، هر ماه فقط یک عمره مفرده نه بیشتر. صلاة در خارج حمام، در خارج از حمام به اصطلاح که خب نماز بخوانید اشکالی ندارد.

تلمیذ: کسی که تکرار می‌کند عمره را، بخاطر آن آثار تقریبی است که در نفسش ایجاد شده، چطور می‌شود فعلی که تکرارش کدورت می‌آورد، انجام شود؟

استاد: من برای همین صلاة قبل از زوال را گفتم دیگر، که این‌جا این مسئله را حلش کنیم، حالا می‌رسیم برای همین این را مطرح کردم.

پس بنابراین وقتی که این شخص می‌رود و این عمره را انجام می‌دهد، می‌گوید عجب کیفی کرد! احرام بست، واقعاً کیف هم دارد کیف ندارد؟ احرام ببندد و لبیک بگوید و طواف بکند و سعی انجام بدهد و بعد هم چه و چه، و بعد از این در بیاید فقط وقتی که نماز طواف را می‌خواند و تمام می‌شود یک حالی احساس می‌کند، اصلاً در وجود خودش یک جنبه‌ای احساس می‌کند، می‌گوید دوباره انجام بدهم.

خب بزرگان در این دستوراتی که به بعضی می‌دادند انکار و این‌ها، عدد لحاظ می‌کردند، مثلاً یونسیه چهارصد تا، لا اله الا الله هزار تا و... امثال ذلک. بعضی از این‌ها بودند می‌گفتند ما دیدیم حال خوشی به ما دست می‌دهد، به جای چهارصد تا، هزار تا می‌گفتیم!

- می‌گفتم: راست می‌گویی؟!، عجب حوصله-

ای! گفتم: خب حال بقیه‌ات چه بود؟

- می‌گفت: خیلی عالی بود و خوش بود.

گفتم: خب شما خوب است که این حال خوشی

که برایت پیدا می‌شود الان که بزرگان در دم دستت هستند بپرس!

- گفت: نه دیگر پرسیدن ندارد، وقتی که آدم

ببیند حالش خوب است، خب ادامه می‌دهد،
- می‌گفتم: خب شاید ضرر داشته باشد، بابا آب
باید یک مقداری خورد، بیشتر از این بخوری
کلیه‌ات از کار می‌افتد، ما این قدر مسمومیت که
داریم. اصلاً مسمومیت آبی است، آب مسمومیت
می‌آورد. آدم باید به اندازه بخورد، هم رفع
عطشش می‌کند و هم این که سموم را دفع می‌کند
و نمی‌داند مایع بین سلول‌ها را تامین می‌کند. ولی
اگر بخواهی زیاد بخوری احتمال این که کلیه از
کار بیفتد هست! این ذکر هم همین است، خدا یک
مقداری این نفس ریه انسان را قابلیت برای هوا
قرار داده، یک تنفس می‌کنی، نفس عمیق هم
بخواهی بکشی هر چقدر هم بخواهی باز کنی،
همین است دیگر در همین حد است و شکمت که
دیگر باد نمی‌کند! در همین حد است این
استخوان‌ها، ریه‌ات در این جا باد می‌کند، حالا
اگر یک پمپ در دم دماغت بزنی و این کلید را
در برق بزنی داخل برق، تیوپ هم باشد بالاخره
می‌ترکد!!! حساب دارد! اکسیژن برای بدن
حیاتی است ولی نه این قدر که بترکی! یک اندازه
خاص خودش را دارد، آن اندازه اگر باشد، صد
سال هم عمر می‌کنی با همان، اگر نباشد تو را از
بین می‌برد، این تبدیل به یک آلت قتاله می‌شود و
آلت قتاله این بدبخت هم شد! به او گفتم نکن! خب
این مربوط به این است¹.

بعضی از اعمال را داریم شارع می‌گویند
خیلی هم خوش خوشانت بشود همان هم که گفتم

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب لب اللباب، ص 138

بیشتر نباید انجام بدهی، نماز صبح چند رکعت است؟ دو رکعت است، خوش خوشانت باشد یک دفعه بگویی آقا من می‌خواهم شش رکعت بخوانم! باطل است! خب گفتم دو رکعت بخوان، بیشتر هم نخوان، فضولی هم موقوف، ما حد را تعیین می‌کنیم، دو رکعت برای صبح، سه رکعت برای غروب، چهار رکعت هم برای آن سه تای دیگر. جایش را بخواهی عوض بکنی این نمی‌شود، خیال نکن حالا حال خوشی دست داده، مثل آن فردی عرق خورده بود، خلفا، که عجب خلفایی ما داشتیم به به! اتفاقاً این جزو آنهایی بود که به اصطلاح دوازده تایی بود که اهل تسنن می‌آورند که اسلام به وجود آن‌ها عزت پیدا کرد! که یکی از آن‌ها ولید بن یزید بود، اقلماً می‌رفتی کسان دیگری را جزو این‌ها می‌آوردی، این قدر عرق می‌خورد که اصلاً بدبخت نمی‌دانست چه کار کند! خودش را در حوض عرق می‌انداخت، شراب و فلان و از این چیزها! ایشان یک وقتی می‌زده بود و می‌و باده و ساده، خیلی حال خوشی به او دست داده بود و گفت برویم یک نمازی بخوانیم و به جای دو رکعت، شش رکعت! می‌گفت حال خوشی فعلاً داریم! بخواهی هشت رکعت هم برایت می‌خوانیم!! این امتهای پیغمبر، از این‌ها هم گیرشان می‌آید! از این خلفای این‌طوری هم خلاصه گیرشان می‌آید!! توجه می‌فرمایید؟! خب باطل است!

ولی صحبت در این است که نفس عمل به

نحوی است که مولا در عین حال که در نزد او مرجوح هست ولی این امتیاز را و این ترخیص را به مکلف می‌دهد که در صورت تمایل او بیاید آن را هم انجام بدهد، این تخفیف را به او می‌دهد، لذا در ابتدای مسئله می‌گوید لا تفعل، بعد نگاه می‌کند ببیند که عکس العملش چیست، یک وقتی می‌بیند که لا تفعل خب بسیار خب یابن رسول الله، یک دفعه هم می‌بیند که ای داد بیداد، یعنی لا تفعل!! یعنی اصلا نمی‌شود؟ نمی‌شود یک دفعه دیگر هم برویم و فرض بکنید عمره انجام بدهیم؟! امام یک کمی صبر می‌کند، می‌گوید خب لا تفعل دیگر، حالا نمی‌شود که آخر یا بن رسول الله خیلی زور دارد آدم از این بلاد دور ...

حالا ما این جا یک ساعت و دو ساعت سوار هواپیمای دو طبقه بوئینگ امریکایی می‌شویم و با هزار لعن و نفرین سه ساعته ما را می‌رساند، با هزار تا لعن و نفرین خلاصه ما به آنجا در عرض سه ساعت می‌رسیم، اما آنهایی که در سابق شش ماه راه می‌آمدند، با خر و کجاوه و شتر این‌ها می‌آمدند، آنهایی که در سابق می‌آمدند سه ماه طول می‌کشید، در برف و باران و کوه و کمر، دزد قافله و فلان، آخر بیاید بگوید یا بن رسول الله ما این همه راه آمدیم یک عمره انجام بدهیم و برگردیم؟ ای بابا! آخر نمی‌شود، حضرت می‌فرماید حالا که خیلی اصرار دارد در این جا خدا می‌گوید یکی دیگر هم می‌خواهد انجام بدهد، اشکالی ندارد، از ده روز کمتر نباشد می‌خواهد انجام دهد.

این چه می‌شود؟ این حسن، حسن فاعلی می‌شود، در مقام حسن فاعلی دیگر آن مسئله تقرب در آنجا به جای خودش محفوظ است، یعنی شخص وقتی که بر اساس حسن فاعلی عمل انجام بدهد، درست می‌شود مثل شخصی که قبل از زوال اشتبهاً این را انجام داده، ما اگر باشیم چه باید بکنیم؟

وقتی که مجتهد نگاه بکند و ملاک را به دست بیاورد و خطابات را در کنار هم قرار بدهد و ببیند امام علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام فرمود که در ماه بیش از یک عمره انجام نده، آیا امام رضا علیه‌السلام که می‌گوید بیش از یک عمره انجام نده می‌تواند بگوید اگر بر این اساس یک ثوابی مترتب است، اگر توانستی می‌توانی تا قبل از ده روز هم باز انجام بدهی، این را می‌تواند بگوید یا نمی‌تواند بگوید؟ می‌تواند بگوید چرا فرمود؟ چرا نگفت؟ (ما این قدر بی‌حیا هستیم که به امام می‌گوییم نگفت!) چرا فرمود که بیش از یک عمره انجام ندهیم؟! حضرت می‌توانست این طور بفرماید، همان طوری که فرمود در یک ماه می‌توانی یک عمره انجام بدهی، حضرت می‌تواند بفرماید دو عمره می‌توانی انجام بدهی، چرا؟! ثواب ببرد، او هم یک شخص شیعه و مطیع و دنبال ثواب و تقرب هم هست، پس امام در اینجا نعوذ بالله بخل کرده؟ که آمده آن ثوابی را که باید مترتب بر من بشود و من هم خودم مشتاقم، خود مکلف و مامور خود او متمایل به اتیان است اتفاقاً، یعنی چیزی نیست که بر خودش بخواهد تحمیل کند، سوال می‌کند که آیا باز هم

می‌توانم انجام بدهم یا نه، یعنی از این طرف
چونه می‌زند، خب چرا امام فرماید و این مطلب
را مطرح نکند؟! امام در این جا مقصر نیست؟!
مقصر است!

اگر بر خود فعل ثوابی مترتب باشد و امام
علیه‌السلام در مقام بیان شرع و تشریح که
استحباب عمره مفرده در شرع را بیان می‌کند،
اگر امام نیاید و نگوید که اگر می‌توانی هم قبل از
ده روز، اگر می‌توانی بمانی و قدرت داری و
نمی‌خواهی زودتر برگردی به اوطانت، می‌توانی
قبل از ده روز هم باز یک عمره دیگر انجام
بدهی، باید امام این مطلب را بفرماید، وظیفه امام
است، پس بنابراین قطعاً در یک همچنین موردی
نظر امام بر عدم اتیان عمره است *لَوْ حُلِّيَ وَطَبَعَهُ*.
مجتهد وقتی که نگاه به این مسئله می‌کند
این جا دو حکم برایش پیدا می‌شود، حکم اول این
است که می‌داند نظر امام بر اتیان مکرر عمره
نیست، یعنی نظر خدا نیست، عمره مکرره
مشروع نشده است، تشریح نشده است این یک
مسئله. بنابراین وظیفه او چیست؟ وظیفه او این
است که فقط به عمره مفرده در یک مرتبه در ماه
اکتفا کند، و بعد دیگر دور عمره را تا شهر آتی
قلم بگیرد. همین را به افراد هم بگوید.

ایها الناس اگر شما تقلید از من می‌کنید، عمره
مکرره نباید انجام بدهید تمام شد، اگر آمدند آن‌ها
و گفتند آقا نمی‌شود ما یک عمره دیگر انجام
بدهیم؟ آیا نمی‌شود ما فرض بکنید کاری بکنیم؟
همان کاری که امام علیه‌السلام کرده ما باید
بکنیم، باید بگوییم که کمتر از ده روز دیگر نباید

باشد بیشتر می‌تواند باشد، در چه صورت؟ در صورتی که بخواهد سؤال کند، البته حالا می‌گوییم حالا روایاتش را می‌خوانیم که به چه کیفیتی است، ما فعلاً در مقام چه هستیم؟ تصویر مسئله هستیم که مسئله به این صورت مطرح است، در بسیاری از روایات به این کیفیت مطرح است، یا صلاة فی الحمام و امثال ذلک...

مجتهد در وهلهٔ اول حق ندارد به مردم بگوید که آی مردم در ماه کمتر از یک عمره تا ده روز انجام ندهید بیش از ده روز عیبی ندارد! حق ندارد این را بگوید، همان‌طوری باید بگوید که امام در قبال سؤال مخاطب، پاسخ می‌دهند و می‌فرمایند که باید یک عمره انجام بدهی لا تفعل، خوب امام این‌طوری گفته و این‌طوری فرموده، امام آن‌طوری فرموده، امام اول فرمود لا تفعل، من هم باید به مردم بگویم لا تفعل تمام شد و هیچ چیز نیست، بعد اگر آمدند عین او چونه زد، من که کاسه‌تر داغ‌تر از آش نیستم، امام بگوید و من نگویم! امام اگر می‌فرماید لا تفعل من هم اول باید بگویم لا تفعل، خودم که اصلاً نباید انجام بدهم چرا؟ چون امام انجام نمی‌دهد، لذا مجتهد نباید انجام بدهد اگر انجام بدهد معلوم است که این‌جایش کم دارد! آهان حالا فهمیدید! آن مجتهدی که بیاید و بگوید که امام اول گفته لا تفعل، بعد خودش انجام بدهد معلوم است که این‌جا (فکرش) یک قدری باید تغییر و تحولاتی ایجاد شود! چون خود امام دو عمره متکرره انجام نمی‌دهد، یا می‌دهد؟ امکان ندارد.

امام رضا که می‌فرماید به آن شخص لا تفعل،

یعنی چه؟ یعنی من علی بن موسی الرضا اگر در مکه باشم یک سال هم بمانم، در یک ماه دو تا عمره انجام نمی‌دهم چه رسد به سه تا! معنایش این است دیگر. یک عمره انجام می‌دهم، بخواهم می‌روم و طواف می‌کنم.

مرحوم آقا می‌فرمودند خب طواف کنید، مگر منظور تقرب نیست؟ خدا می‌گوید من این تقرب را در اینجا قرار دادم به تو چه مربوط است؟ عمره انجام نده! پس من علی بن موسی الرضا اگر یک ماه تمام حتی در مکه باشم، من بیش از یک عمره انجام نمی‌دهم، تو مجتهد هم اگر هستی نباید انجام بدهی اگر انجام بدهی کم داری! این نتایج را که حضرت نفرموده ما عرض می‌کنیم، که اگر تو انجام بدهی کم داری دیگر! حضرت می‌گوید من انجام نمی‌دهم، تو می‌خواهی انجام بدهی برو انجام بده، من نمی‌دهم. نه این‌که من هم چون امامم، چون ممکن است امام برای خودش تکالیفی داشته باشد که ما نمی‌دانیم، ولی نه امام در این‌جا در مقام صورت ظاهر و یک تکلیف عام، در مقام تشریح می‌فرماید، لذا نمی‌گوید لا أَفْعَلُ، می‌گوید لا تَفْعَلُ، این‌که می‌گوید: انا لا أَفْعَلُ استنباط می‌کنیم که شاید خود امام برای خودش یک حساب و کتابی و یک مسائل اولویتی در نظر دارد، ولی می‌گوید لا تَفْعَلُ.

پس بنابراین مجتهد حق ندارد در مقام فتوی، در توضیح المسائل، در رساله عملیه، در مسئله-ای که از او سؤال می‌کنند، شما فرض کنید که در مکه هستید از شما حاجی‌ها می‌پرسند که آقا می‌توانیم عمره انجام بدهیم باید بگویید که خیر

نمی‌توانید، بعد می‌گویند آقا کاروان گفته و فلان گفته...! باید بگویید نمی‌توانید، بعد می‌گویند که آقا فلان و این حرف‌ها، بعد باید بگویید که اگر می‌خواهید می‌توانید ولی بهتر است نکنید اما اگر کردید ده روز کمتر نباشد، عین همانی را که امام به مخاطب القا می‌کند، ما هم همان را باید بگوییم، از خودمان نباید کم و زیاد بکنیم، آن کسی که متولی دین است امام است، ما نیستیم، ما نوکریم، هر چی که مولا گفت بکن، بکن، بکن، نکن، نکن همین! اضافه بکنیم ما را دراز می‌کنند! صاف و رودر بایستی هم نداریم!!

باید حساب پس بدهیم، تو دلت برای دین مردم بیشتر می‌سوزد یا ما؟ جوابی نیست! اما برای افراد مسئله این‌طور می‌شود¹.

قضیه دیگر خیال می‌کنم حل شده اگر سؤالی هست رفقا سؤال کنند.

در تمام مواردی - مورد کلی است - که در وهله اول مجتهد می‌بیند نسبت به یک مطلبی خطاب نهی آمده، لا تفعل آمده، ولی در غیر از آن از سایر ادله استفاده جواز هم بر آن می‌کنند، باید بداند از این قبیل است، یعنی خود اصل فعل در او حسن فعلی ندارد، مسئله به این برمی‌گردد و لذا ما دیگر در آنجا خیلی مسائل برایمان روشن می‌شود.

مثلاً فرض بکنید که من حتی دیدم و سراغ دارم از یک شخص موثقی هم خبر دارم، یک بنده خدایی می‌گفت که اتفاقاً خیلی هم مرد محترم

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب حیات جاوید، ص 36 به بعد

و حتی درس خوانده و محترم و صالح و فلان، می‌گفت من در مکه که بودم خیلی دلم می‌خواست که بعد از حج انجام دادن، یک عمره برای پدر شما انجام بدهم و استخاره کردم با آیه قرآن، آیه بسیار خوب آمد.

يك دفعه اصلاً شما تعجب مي‌کنيد که چطور مي‌شود!

استخاره که نه تَفأل، تَفأل زدم، رفتم و آن روز انجام دادم و بعد می‌گفت: دوباره فردا گفتم که بروم و برای استاد پدر شما انجام بدهم، تَفأل زدم همان آیه آمد!، خب آدم، آدم صادقی است، می‌گفت: تَفأل زدم برای ظاهراً مرحوم آقای انصاری انجام بدهم یا مرحوم قاضی انجام بدهم؟ خلاصه این چند روزی که آنجا بود هر روز به قرآن تَفأل می‌زد، مثل این که هر روز فقط چوب خط گذاشته بودند لای قرآن، خب دروغ که نمی‌گفت! راست می‌گفت بنده خدا، می‌رفت انجام می‌داد، این‌ها همه به خاطر حسن فاعلی است، اصل فعل حسن ندارد، چون دلش می‌خواهد خدا هم می‌گوید عیبی ندارد برو انجام بده و آن ثواب را هم به تو می‌دهیم و آن را هم انجام می‌دهیم، اما اگر ما باشیم انجام نمی‌دهیم، نه میلش در ما باید پیدا شود و نه اشتیاقش!

پس بنابراین این که شما در تقریرات و در کتب فقهی می‌خوانید در این گونه موارد مسئله به اقلّ ثواباً هست این چیست؟ باطل است. اقلّ ثواباً در این جا مطرح نیست بلکه مسئله اصلاً از ثواب فعلی به ثواب فاعلی برمی‌گردد، به حسن فاعلی برمی‌گردد، بحث اقلّ ثواباً در آنجایی

است که استحباب، استحبابی باشد که به نفس فعل
تعلق بگیرد منتهی خب مراتبش متفاوت است.
تلمیذ: طواف استحبابی حتماً باید هفت دور
باشد؟

استاد: بله، باید هفت دور باشد.
تلمیذ: طهارت هم شرط آن است؟
استاد: بله، طهارت هم شرط آن است. هر
شرطی که در صلاة است از ثوب و طهارت و
اینها، در طواف است.

تلمیذ: پس نماز دیگر ندارد؟
استاد: چرا
تلمیذ: در عمره عرض نمی‌کنم. طواف را
می‌گویم.

جواب: هر طوافی با نماز است دیگر، طواف
با دو رکعت نمازش است، با هم است، توأم است.
الطواف بالبيت صلاة.

اللهم صلِّ على محمد و آلِ محمد